



انسان به ذات حقیقت طلب است/ رابطه ناگسستگی بین معنی و حقیقت

چهره ماندگار فلسفه در برنامه معرفت با بیان اینکه انسان به ذات حقیقت طلب است اما حقیقت را نمی بیند گفت: بین معنی و حقیقت یک رابطه ناگسستگی است. به حقیقت می توان رسید ولی معنی پایان ندارد.

چهره ماندگار فلسفه در برنامه معرفت با بیان اینکه انسان به ذات حقیقت طلب است اما حقیقت را نمی بیند گفت: بین معنی و حقیقت یک رابطه ناگسستگی است. به حقیقت می توان رسید ولی معنی پایان ندارد.

به گزارش خبرنگار مهر، عصر دیروز جمعه، چهارم فروردین ماه غلامحسین دینانی چهره ماندگار فلسفه و عضو انجمن حکمت و فلسفه در تفسیر یکی از اشعار حافظ در برنامه معرفت که از شبکه چهار سیما به روی آنتن رفته بود اظهار داشت: نوروز یعنی «روز نو»؛ روز نو وارونه اش می شود «روز و نور»؛ روز نو به یک معنی هر روز نو است، برای کسی که اهل معرفت است. نه تنها هر روز نو است بلکه هر لحظه نو است. برای کسی که گرفتار مسائل روزمره است تکرار مکررات است. فردایش با امروزش فرقی ندارد اما برای کسی که اهل معرفت است و آگاهانه به جهان می نگرد، هر روز و هر لحظه نو است. فصل بهار، فصل تحول است. از سردی زمستان به گرمی تابستان رفتن است و در عین حال، نه سردی زمستان را دارد و نه گرمی تابستان را. از یک افراطی که یک سرماست به سوی تفریط که گرماست می رود، ولی بهار نه افراط است و نه تفریط. نه زمستان است و نه تابستان. به قول سعدی اعتدال ربیعی. در نهایت اعتدال، نه سرد و نه گرم است و متناسب با مزاج انسان است و طبعاً در هوایی که نه سرد است و نه گرم، نسیمی هم که می آید نسیم زیبایی است. نه گرما می دهد و نه سرما. نسیم فرح بخشی است.

دینانی در ادامه تصریح کرد: چندین مطلب در این شعر حافظ است. بهار فصل اعتدال است. مزاج و فکر انسان در حال اعتدال، سلامت دارد و در حال اعتدال خوب می اندیشد. مطلب مهم دیگر گذر زمان و تحول عالم است. عالمی که ما در آن زندگی می کنیم که خودمان هم جزئی از این عالم هستیم به ذات متحول است. این عالم، عالم زمان و مکان است. هر موجودی در این عالم در زمان است. گذر زمان، گذر عالم است و اگر دقیقتر بگوییم زمان هم نتیجه حرکت جوهری عالم است. یک وقت می گوئیم چون زمان می گذرد عالم می گذرد و یک وقت هم عکس آن را می گوئیم. چون عالم گذرا است، زمان گذراست. آیا عالم گذرا بودن خود را از گذرا بودن زمان می گیرد؟ و یا چون عالم گذراست، زمان گذرا خواهد بود. اگر مطابق حرکت جوهری صدرالمتلهین بخواهیم عمل کنیم جوهر عالم چون در ذات گذرا است زمان هم گذرا ست. یک دید دیگر این است که چون زمان گذراست آنچه که در زمان است می گذرد. در هر دو صورت در گذرا بودن عالم حرفی نیست. دو، سه هزار سال پیش هراکلیتوس، فیلسوف یونانی گفت در یک رودخانه دوبار نمی شود وارد شد. منظور او تحول ذاتی زمان بود. یعنی اگر از آب رودخانه عبور کنی، دوباره بخواهی از آن عبور کنی آن آبی که اول از آن عبور کرده ای رفته است و آب دیگری آمده است و دوبار نمی شود در یک رودخانه وارد شد. ذات عالم گذرا بودن است. در جوهر عالم گذرایی است و ما ظاهر گذرا بودن را در زمان و شب و روز می بینیم. در تابستان و زمستان، نوجوانی و جوانی و میانسالی و پیری می بینیم و همه چیز می رود و دگرگون می شود. پس این تحول دائم است، هر دو مطلب مهم است یکی اعتدال و این تحول دائم، علت ثباتش که همواره تحول دائم است اعتدال است و انسان نیز در این جریان گذرای عالم زندگی می کند و زندگی گذر کردن است.

چهره ماندگار فلسفه افزود: این نسیمی که حافظ بزرگ اشاره کرده است یک نسیم باد خنک بهاری است که نسیمش می آید و فرحبخش و لذت بخش است. این نسیم ظاهری است که در هواست، با وزش مختصری به مشام آدمی می رسد و مسرت بخش است. همین جریان تحول طبیعت که نو و کهنه می شود در روان آدمی و نفس ناطقه بشر هست. با اینکه نفس مجرد است، ذهن آدمی هم ثابت نیست، از جنس طبیعت نیست، ادراک مجرد است مادی نیست. وزن ندارد، سنگین نیست، پیر و جوان ندارد اما ضمن اینکه پیر و جوان ندارد، تحول دائم دارد. یکی از خصلت های شگفت انگیز ذهن آدمی این است که همواره فعال است و این ذهن فعال همواره خود را می سازد. همه موجودات عالم ساخته می شوند. هر چیزی که شما فکر کنید ساخته شده است. موجودات عالم ساخته طبیعت هستند اما ذهن ساخته شده نیست خود سازنده خودش است. هیچ موجودی خودش را نمی سازد. میز و صندلی خودش را نمی سازد، ساختمان خودش را نمی سازد سازنده ای دارند که آنها را می سازند. نجار یا بنا آن را می سازند. اما ذهن خودش را می سازد و همواره خود را می سازد و هم خودش، خالق خودش است و هم خودش مخلوق است. هم صانع است و هم مصنوع، هم سازنده است و هم ساخته شده. می سازد خود را و چون خود را می سازد مرتب در حال سازندگی است. اما ذهنی که ثابت و راکد ماند آن دیگر ذهن نیست. غفلت ذاتی اش را از دست داده است. ذهن اگر زنده باشد در حال سازندگی است. حالا نکته ای که هست این است که آیا ذهن سازنده تا آنجایی که خودکفایی و خودسازندگی

دارد، حتی گاهی خودش مانع خودش می شود. ذهن آنچنان خصلتی دارد که گاهی خودش مانع خودش می شود. اگر دیدیم که ذهن ثابت و راکد است، خودش مانع خودش شده است. می خواهیم بگوییم که ذهن هم بهار و زمستان و تابستان دارد. ذهن باید همیشه بهاری باشد و همیشه چیز تازه بسازد و نسیم نو در آن بوزد و از وزیدن نسیم های بهاری در ذهن آن ذهن همیشه با طراوت و زنده است. و اگر آن ذهن خشکیده و بی طراوت شد دیگر آن ذهن مرده است.

این استاد دانشگاه ادامه داد: مخالفان فلسفه همواره یک ابزار و اسلحه ای داشته اند، آنها می گویند که فلسفه برای عقاید انسان لطمه دارد و به عقاید فطری و طبیعی و دینی انسان لطمه وارد می کند. حربه شان این است که می گویند فلسفه نخوانید زیرا به عقاید شما لطمه وارد می کند. البته آنها حرف زیاد دارند ولی عصاره حرفشان این است. من اینجا به مناسبت فصل بهار و اعتدال ربیع یک سوال مطرح می کنم. آیا هر معتقدی به هر عقیده ای ارزیابی نمی کند که این عقیده بهتر است یا عقاید دیگر بهتر است؟ اشخاصی که دارای اعتقادات گوناگون هستند مسیحی، یهودی، مسلمان، مارکسیست، این نهضت های فکری که در عالم است و معتقدینی که هر کدام برای خودشان دارند، آیا عقاید خود را با سایر عقاید ارزیابی نمی کنند؟ ارزیابی یک عقیده از عقیده دیگر و بهتر شمردن عقیده بر عقاید دیگر به صرف عقیده است یا اندیشیدن. انسان باید به چیزی معتقد باشد اما عقاید هم بهتر و بدتر دارند. باید در بین عقاید ارزیابی کرد. چه عقایدی برتر از عقاید دیگر است؟ ارزیابی عقاید اندیشیدن است. اندیشیدن حتی برای شخص معتقد ضرورت دارد. در اندیشه شما همیشه نو هستید. بسیاری از مردم بین اندیشه و اندیشیدن تفاوت قائل نیستند. ما اصلاً اندیشه نداریم، اندیشیدن داریم. اندیشه اندیشیدن است. اندیشه یعنی اندیشیدن. هیچ چیزی در عالم به اندازه اندیشه بهاری نیست. فکر نداریم فکر کردن داریم. فکر همان فکر کردن است. فکر از کجا می آید. از غیب می آید. سخن ها از کجا می آیند. مخزن سخن ناپیداست. از ناپیدایی به پیدایی می آیند. از ناسخن گفتن به سخن گفتن می آید.

عضو انجمن حکمت و فلسفه در ادامه سخنان خود گفت: در اینجا شعر حافظ فضای خیامی دارد. یعنی از فرصت استفاده کن، فرصت ها را از دست نده، حالا از فرصت استفاده کردن یعنی چه؟ یعنی تمام هم و غمت را صرف زراندوزی نکنی. اگر پول جمع کردی و موفق هم شدی ولی همه حیات خود را صرف پول جمع کردن کرده ای و در نهایت آن را خواهی گذاشت و خواهی رفت. فرصت های زندگی خیلی زیاد است و گوناگون است. خیلی عسرت ها و فرصت ها در زندگی است چرا متمرکز می شوی در پول و از زندگی خودت غافل می مانی؟ بعضی ها خیام را بد فهمیده اند. فکر می کنند خیام یعنی فرصت طلب و عسرت طلب، عسرت طلب نه به معنای عیاشی، بیهوده یعنی عاقلانه از فرصتی که خداوند در اختیار تو گذاشته است حداکثر استفاده را ببری. حالا چه استفاده ای هم خوب معرفت بیاموز و هم خود را آماده سفر آخرت کن. این استفاده درست از عمر است. نه اینکه متمرکز شوی در یک جهت.

وی افزود: تفکر هویت انسان است و شخصیت انسان را به نوع فکر و اندیشه اش می شناسند. اساس تفکر، حیرت است. وقتی کلمه حیرت را می گوئیم افراد فکر می کنند حیرت یعنی سرگیجه، حیرت را با سرگیجه اشتباه نگیرید، سرگیجه خوب نیست اما حیرت خوب است. اساس تفکر حیرت است. پیغمبر اکرم (ص) می فرمایند. خداوند بر حیرت من بیفزاید. این حیرتی که پیامبر از خدا طلب می کرد که افزوده شود چه حیرتی است. این سرگیجه نیست. حیرت وقتی در انسان پیدا می شود که چیزی که با آن آشنایی دارد را نمی بیند. شما احساس می کنید که با چیزی آشنا هستید ولی آن را نمی بینید. حیرت و تحیر می کنید. این موجب حیرت می شود. این حیرت وقتی که پیدا شد سعی می کنی آنچیزی که آشناست ولی آن را نمی بینی پیدایش کنی و آن چیز، تفکر و حقیقت است. هر انسانی با حقیقت آشناست. انسان به ذات حقیقت طلب است اما حقیقت را نمی بیند. هر انسانی اهل معنی است. موجودات دیگر معنی دارند ولی معنی طلب نیستند. انسان به دنبال معنی هم هست. انسان معنی طلب است. انسان با معنی آشنایی دارد اما معنی را نمی بیند. حالا معنی را چگونه پیدا کنیم؟ بدون اندیشیدن نمی شود آن را پیدا کرد. هر اندازه بیشتر بیندیشیم می توانیم معنا را پیدا کنیم.

وی در خاتمه اظهار داشت: انسان معنی طلب و حقیقت طلب است. حالا تفاوت بین معنی و حقیقت چیست؟ آیا معنی همان حقیقت و حقیقت همان معنی است؟ یا معنی همان معنی و حقیقت همان حقیقت است؟ آیا معنی حقیقت دارد یا حقیقت معنی دارد؟ شما چه فردی را در کره زمین پیدا می کنید که معنی طلب نباشد. دنبال هر کسی می گردید معنی طلب است و از معنی هم خوشش می آید. اگرچه از او پرسید که حقیقت را می خواهد می گوید بله. بین معنی و حقیقت یک رابطه ناگسستنی است، به حقیقت می توان رسید اما معنی پایان ندارد. معنی کجا تمام می شود. آیا به جایی می رسیم که بگوییم معنا تمام شد؟ و دیگر بیشتر از این چیزی معنی ندارد؟ معنی بی نهایت است. پس اگر معنی بی نهایت است و انسان جستجوگر است و در جستجوی معنی است، پس جستجوی انسان هم بی نهایت است. چون مرتب معنی می جوید و معنی پایانی ندارد.